سخنرانی مسجد مروی - جلسه 21

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَ الدّاهِرينَ.

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤمِنُون) [1]

در سنه دویست و شصت هجری حضرت امام حسن عسکری7 از دنیا رحلت فرمودند. تا آن تاریخ باب علم به روی مردم مفتوح بوده است؛ یعنی کسی که علم قرآن دارد و قرآن ما را با عنوان: (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب) [2] به او ارجاع داده است، وجود داشت و در دسترس عموم مردم بود. امّا از آن تاریخ به بعد باب علم به روی مردم مسدود شد؛ یعنی امام مفترضالطّاعه که علم قرآن را مىداند، در دسترس عموم انام نبود. گو اینکه گاهگاهی گوشه ابرویی به این و آن مىنمایاند، گاهگاهی مطالبی را به این و آن مىفرمود، ولی علىالرّسم اینچنین نبود که مردم بتوانند خدمت امام برسند و حقایق علمی را از او اخذ کنند و باب علم به این معنا به روی مردم مسدود شد، و با اینکه حرف خیلی است و دوازده برابر این علم در سینه امام زمان مانده است که وقتی بیاید اظهار خواهد کرد، امّا ما حالا تا همینجا را در نظر مىگیریم. از ساعتی که پیغمبر از کوه حرا به زیر آمد و صدا زد: «يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ! أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللهِ وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» [3] تا سنه 260 هجری، آنچه از مطلعالفجر حجاز، یعنی مکّه و مدینه در آمده، و بعد یک قسمتش زمان حضرت عسکریّین8 آمد به عراق، اینها تمام علم قرآن است.

ما هشت روز تمام در این مطلب پافشاری کردیم که علم امام منحصر به همان عبارات ظاهری و معانی تحت اللّفظی عبارات قرآن نیست. این، یک هزارم علم قرآن هم نیست. قرآن بطون دارد، قرآن تخوم دارد، قرآن مطّلع دارد. قرآن چندین بطن در بطن دارد مثل بادام که پوست و مغز دارد

و باز مغزش، پوست و مغز دارد و باز مغز مغزش پوست و مغز دارد. روغن مغز است، باز آن روغن پوست و مغز دارد. همینطور قرآن مغزش مغز دارد، مغزش مغز دارد تا هفتاد بطن. [4] این بطن‌ها و مغزها از زبان یازده امام و خود پیغمبر9 -یعنی دوازده معصوم- بیرون آمده است و معصوم آخرش حضرت عسکری7 است. همه آن‌چه از این بزرگواران بروز کرده، علم قرآن است. اگر بخواهم فهرست کنم، فهرستش بیش از یک ساعت طول مىکشد. دیروز برای نمونه یک اشاره مختصر کردم و در وسطش ماندم. امروز هم باید یک مقدار اشاره کنم. قرآن به ظاهر و باطنش در ظرف 260 سال دنیا را مملوّ از علوم کرد.

یک سلسله علم‌های مبدئی قرآن راجع به خدا، ذات خدا، صفات خدا، اسماء جلال و جمال خدا، قضاء خدا، قدر خدا، بداء خدا، مشیّت خدا، اراده خدا، اذن خدا، کتاب خدا، اجل معیّن شده از نزد خدا، راجع به جبر و تفویض، راجع به حقایق جمال و جلال و اندراجشان در یکدیگر، راجع به توحید خدا بلاتشبیه و بلاتمثیل است. دریاها مطلب ریخته است. هر کس مىخواهد بفهمد، اوّلاً ظاهر قرآن را باید به خوبی بخواند و بداند و سپس به خطب امیرالمؤمنین7 و ائمّه طاهرین: و به دعاها و مناجات‌ها، مخصوصاً ادعیه زینالعابدین7 و «صحیفه سجّادیّه» مراجعه کند و این‌ها را بخواند و معانی آن‌ها را از نظر و فکر بگذراند. در این‌صورت است که مىفهمد قرآن در ابواب توحید و خداشناسی چقدر بیانات دارد و هزار یکش را حکما ندارند. آخوند ملاصدرا اوّل فیلسوف شرق، سیصد و شصت سال یا بیشتر است که فلسفه او بر شرق حکومت مىکند. وی یک شرحی بر «اصول کافی» نوشته است. طلبهها! مراجعه کنید و ببینید که چه جور در برابر کلمات امیرالمؤمنین7 خاضع و خاشع است و زانو مىزند و سر تسلیم را فرود مىآورد، و بزرگان دیگرشان نیز همین‌گونه‌اند.

یک سلسله علوم قرآن مربوط به خلقت عوالم قبل است. ما پیش از این دنیا عالم‌ها داشتهایم و اطواری را سیر کردهایم و حالا ما را توی قفس کردهاند.

من از این خاك نیم، زآب و هوای دگرم

جامه عاریت است این‌که تو بینی ببرم

این بدن، لباس عاریه ماست. آن ساعتی که (فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ) [5] ، این لباس را از ما مىکنند. آن وقتی را که نفس مىآید به این حنجره، آن ساعتی را که اعضای بدن یکدیگر را وداع مىکنند، فراموش نکنید! دنیا یک چنین ساعتی دارد. اینقدر هوا و هوس و شیطنت نکنید، اینقدر

شهوترانی نکنید، اینقدر از جادّه اعتدال انسانی خارج نشوید، دیر یا زود ساعتی که این اعضا با یکدیگر وداع مىکنند مىآید. چشم به گوش مىگوید: رفیق! پنجاه سال ما با هم همسایه بودیم، امّا دیگر خداحافظ! دیگر تا روز قیامت یکدیگر را نمىبینیم: (مِنْها خَلَقْناكُم وَ فيها نُعيدُكُم وَ مِنْها نُخْرِجُكُم تارِةً أُخرى) [6] تا روز قیامت دیگر این صورت را نمىبینند. این شکم به هم مىخورد و متلاشی مىشود. اعضای بدن، یکدیگر را وداع مىکنند: «يُوَدِّعُ بَعضُهُم بَعضاً» آن ساعت، این لباس بدن را از ما مىکنند، ما عریان مىشویم، آنجا مىفهمیم ما کیستیم، ما این بدن نیستیم، این لباس ماست نه خود ما. پیش از آنی که این لباس را به ما بپوشانند ما در عالم بالاتری بودیم، عالمی نورانی، عالم فرح و انبساط، عالم لطیف، عالم قدرت، عالم علم و معرفت. آن عالم، عالم ارواح است. آن عالم، عالم اشباح است. حالا فراموش کردهایم. انشاءالله بعد از 180 سال عمر طبیعی که از دنیا رفتید خواهید فهمید. آنوقت، از این عوالم خبردار مىشوید. قرآن اخبار کرده، عالم ارواح، عالم اظلّه، عالم اشباح، عالم ملائکه، عالم روح، عالم ذرّ اوّلی، عالم ذرّ ثانیه، عالم میثاق و عهدِ الستُ بربّکم، موجودات ملائکه به انواعشان، ملائکه کرّوبین، ملائکه مهیمنین، ملائکه حاملین عرش، ملائکه کرسی، ملائکه سدرةالمنتهی، ملائکه نمازخوان، ملائکه قرآنخوان، ملائکهای که نصفشان از برف است نصفشان از آتش. اینقدر قرآن در این باب، به ظاهر و باطنش خبر داده و حرف زده که آدم حیران مىشود. آنوقت قرآن از شیاطین اخبار کرده است، مبدأ خلقت شیاطین، خوراک شیاطین، اَعمال شیاطین، فرق شیاطین با بنیالجان، فرق بنىالجان با بنىآدم، اطوار بنىالجان و شیاطین، طرز زندگی آنها، یکمقدار زیادی در این باب صحبت کرده است. سپس قرآن به این عالم مىآید و حقایق این عالم را کشف میکند. قرآن از مخلوق اوّل اجسام سخن میگوید، قرآن از کیفیّت ترکیب بسائط صحبت میکند، از پیدایش معدن و نبات و حیوان و تنوّع آنها سخن میگوید. اینجا من یک چیزهایی به صورت سرّ و رمز از روایات مىدانم، نمىدانم بگویم؟

روایات ما مبدأ حیوان و نباتات را از این کره نمىدانند. حضرات طبیعیّون گیجند. الآن چه جوری درخت گردو پیدا شد؟ بذر این درخت از کجا پیدا شد؟ بذر سیب از کجا پیدا شد؟ آیا طبق قانون نشو و ارتقای موسیو داروین، از عنصرهای بسیط چگونه دانه گلابی ایجاد شده است؟

روایات ما که باطن قرآنند تمام این مسائل را حل کردهاند. روایات در انواع معادن، در انواع نباتات، در انواع حیوانات، حیوانات برّی و بحری سخن گفتهاند، اصنافشان، انواعشان، خواصّ طبیعىشان، خواصّ طبّىشان، خواصّ روحانیشان. این مطالب را شما اینطور ساده نگیرید. با یک نظر عمیقتر و دقیقتری به این مطالب نگاه کنید. اینکه مىگوید خوردن انگور یا انار مستحبّ است

و ثواب دارد، انار دانه بهشتی است و بخورید و نگذارید یک دانهاش از بین برود، یک انار بخورید، شرکت ندهید کسی را [7] ، پوستش چه خاصیّتی دارد؟ پیههایش چه خاصیّتی دارد؟ همه را روایات گفتهاند. اگر زنی در موقع حامله بودن انار بخورد، دهن بچّهاش اگر دختر شد خوشبو مشود. یکی از چیزهایی که شوهر را از عیال متنفّر مکند، بوی دهن عیال است. ببین اسلام تا کجاها را خوانده است. آن خرها که مگویند اسلام دورهاش تمام شد، باید آنها را افسار زد. احمق! اسلام تا این حدّ رعایت کرده و خصوصیّات زندگی بشر را در نظر گرفته است. مگوید زن حامله، انار بخورد که اگر بچّهاش دختر شد، دهانش خوشبو مشود. زن حامله به بخورد که اگر اولادش دختر شد، سُرینش فربه مشود. این را به فارسی نمگویم. آنوقت بهداشت طبّ را مگوید. خواص طبّی به را مگوید، خواصّ طبّی انار را مگوید، خواص طبیعی و آثار شیمیائي آنها را در جاهای دیگری بیان مکند که مثلاً برای فلان مرض خوب است. بعد از همه اینها یک خواصّ روحانی نقل مکند و مثلاً مگوید خوردن انار مثلاً نورانیّت در قلب مآورد. [8] آنوقت مگوید فلان میوه ایمان به ولای علی آورده است لذا از او بخورید. خربزه شیرین، ایمان به ولای علی آورده، دستور مدهد اگر بخورید، ولایت قوی مشود. شما با نظر دقّت نگاه کنید. گویندههای این روایات از تو بچّهای که پوزهات را نشُستهای داناتر بودهاند، آنها محیط به عوالم روحانیّتاند، ملکوت سیب و به را مبینند. مگر آنها ملکوت دارند؟ آری.

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتـی در زیـر دارد آنچـه در بالاستی

این عالم، رقائق و حقائقی دارد. این عالم، پوست است، مغز هم دارد. مغزش را ملکوت آن مگویند. آنچنان که بدن ما روح دارد و روح ما ملکوت بدن ما است، این میوهها هم ملکوت دارند، روییدنیها ملکوت دارند. باطن قرآن از ملکوت اینها سخن مگوید. مثلاً اثر عقیق چیست؟ اثر فیروزج چیست؟ اثر یاقوت چیست؟ اثر حدید چیست؟ برای دفع شرّ درندگان و حیوانات بیابانی و سلامتی از دزدان همراه بودن حدید چینی بسیار مفید و مؤثر است و من این مورد را امتحان کردهام. در روایات برای اینها خواصّ نقل مکنند، آثار طبّی و طبیعی و روحانی بیان میکنند. خدا مداند اگر بخواهیم مفصّلات روایات ائمّه: را در نباتات، در حیوانات، در بندگی حیوانات خدا شرح و بسط بدهم، همین شبستان پر از کتاب مشود. شما خیال مکنید حیوانات خدا نمشناسند. خدانشناس من و تو هستیم که با اعتراف به خدا باز هم فسق و معصیت مکنیم، بازهم نمازمان را

نمىخوانيم. آن گردن كلفتى كه شب و روز غرق در نعمت خداست و نماز نمىخواند، او خدا نشناس است، در حالىكه: (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُم) [9] در روايات ما ذكر و تسبيح الاغ را گفتهاند، بلبل چه مىگويد، قمرى چه مىگويد، هدهد چه مىگويد. ذكر همه اينها در روايات نقل شده است. قرآن درباره تسبيح اينها مىفرمايد: (أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبيحَهُ وَ اللهُ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ) [10] نماز و اطاعت اين پرندگان در روايات نقل شده است. تا ذكر و تسبيح ماهيان دريا، آهوان صحرا، ذكر و تسبيح درختها [11] ، همه اينها را بيان كردهاند. بعد از اين، وارد مىشود به قسمت تركيبات و نشو و نماهايى كه انسان از وقتى كه نطفه پشت پدر است دارد تا وقتىكه مىرود داخل رحم مادر، تا بعد كه مىشود معبّا و معصّا و معمّم. براى اثبات مدّعايم بس است. كلمات ابوالشيمى جابربن حيّان، كلمات عزالدّين جَلدكى، كلمات محمّدبن زكرياى رازى، همه مأخوذ از ائمه: است. گفتار ائمّه:، باطن قرآن است. پس اصول و امّهات شيمى قديم نيز هست. به هر حالت بعد مىرسد به انسان، و در انسان ميدانداری مىكند در زمينههاى روح انسان، جان انسان، قواى ظاهره انسان، قواى باطنه انسان، مبدأ انديشههاى انسان، قدرت انسان، اختيار انسان، شعور انسان، افعال نفسى انسان. اگر بخواهم اين موارد را شرح دهم، مىتوانم يک ربع ساعت در معرفهالنّفس (روانشناسى) اسلام حرف بزنم، به آنگونه كه يكي از آنها را اين جوانها نشنيده باشند. قرآن در اين باب به باطن و ظاهرش حرفها دارد. در ظاهرش يک كلمه گفته است، و در باطنش روايات يک كتاب شرح داده اند.

بعد قرآن، تشريع شرايع مىكند. وضع قانون و تشريع شرع خيال مىكنيد كار آسانى است، پنجاه و شش سال است اين مملكت مشروطه شده و وضع قوانين مىفرمايند، امّا به قدرت خدا قانونهاى مِنعنديشان هر سال زير و رو مىشود. هر دوره، يا قانون قبل را تغيير مىدهند، يا به آن تبصرهاى ملحق مىكنند، يا مادّهاى را كم مىكنند. هى انگولكش مىكنند. شما دو دوره از دورههاى اين مجلس را نگاه كنيد، نه اينجا بلكه در تمام دنيا. شما يک مجلس قانونگذارى پيدا نمىكنيد كه دو دوره آن، مطابق با هم صحبت كرده باشند؛ يا مادّه آن زياد شده، يا كم شده، يا قانون برداشته شده است. جهت آن چيست؟ به اين دليل است كه اينها روى بخار معده بشر است، معدهاش موهوم است تا چه برسد به بخارش. امّا قانون الهى براى هميشه زنده است، قابل هيچگونه تغييرى نيست. امتحان كنيد و ببينيد كه به حقّ قرآن عظيم -كه قسم است- دنيا از حماقتى كه دارد بيرون نمىآيد. من متمدّنين امروز را احمقترين مردم مىدانم زيرا كه حاضر نيستند براى آزمايش بيايند يک داروى مفيد

عمومی را تهیّه کنند. انسان عاقل آن کسی است که از هر چیزی به نفع خودش استفاده کند. یکی از مواردی که انسان را به منافع مدرساند، موضوع تجربه و آزمایش است. آزمایش برای رسیدن به نتایج بهترین طریق و راه است.

قرآن می‌فرماید: (وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما) [12] دست دزد را با آن شرایطی که دارد ببرید. این سخن را کربلایی سیّد محمّد عطار نگفته است، بلکه این سخن را لیدری گفته که هفت میلیون عرب حیوان سوسمار خور آدمکش دخترکش را در ظرف پنجاه سال آدمیزاد کرد. کسانی که هشت نفر به یک زن قناعت کرده، آنوقت سر بچّه دعواشان می‌شد و به حکم قرعه پدر را معیّن می‌کردند. اینطور حیوانات دُم دار را در ظرف پنجاه سال مربّی امم کرد، نافذ در کشورها کرد. دو امپراطور بزرگ دنیا، یعنی ایران و روم را زیر پای آن‌ها کرد. خاتمالنّبیین اینچنین کسی است. اینچنین آدمی که هفت میلیون آدم وحشی را در ظرف پنجاه سال آدمیزاد کرده، این‌چنین کسی از قِبَل خدا مـگوید که دست دزد را ببر.

ای عقلای بنـآدم! ای ملّت راقی اروپا! خوب بود در یک شهر، در یک استان، در یک ده، برای نمونه ده سال امتحان مـکردید تا مشخص شود که اگر ما این قانون را عملی کنیم بهتر است یا آن‌که طرف را ببریم حبس کنیم و ده تومان جریمه بگیریم. کدام‌یک از این دو قانون است که زندان‌های شهربانی را پر یا خالی مـکند؟ کدام‌یک از این دو قانون است که به افراد آسایش مـدهد؟ مـخواستید برای نمونه یک شهر از شهرهای اروپا را استثنائاً تحت این قانون بیاورید و امتحان کنید. البته دزد را آنطوری که اسلام معیّن کرده است، باید تعیین کنند. اگر این حکم اجرا شود، و یکی بیاید دزدی، آن‌وقت به اقرار خودش یا به شهادت عدلین، 4 انگشت را ببرند، ببنید در آن کشور ریشه دزدی خشک می‌شود یا خیر. ای احمق‌هایی که حاضر نیستید تجربه کنید! مـگویند بشر را چطور بی دست کنیم؟ ای احمق! اگر پنج تا بشر را بی دست کنی، پنج میلیون بشر راحت مـشوند. لذا این کار، به حکم قوانین عقلی و قوانین حیاتی اجتماعی ارزش دارد.

خلاصه، قوانین قرآن قابل قبول است و لا یتغیّر. من در موضوع‌های جهاد اسلام، حجاب اسلام، زناشویی اسلام و موضوعهای دیگر اسلام، بحث‌هایی را به طور مستدلّ با عقلاء داشته‌ام و آن‌ها هم قبول کردهاند. سه قانون اسلام از تمام قوانین بشری بهتر است و سایر قوانینش هم همینطور است. افسوس که به آن عمل نمـشود. هواها و هوس‌ها، شهوت و غضب‌ها، حیوانیّت‌ها منشأ شده است که به قرآن اعتنا نکرده و عمل نکنند.

قرآن راجع به قوانین عمرانی بشر بهترین حکمت‌ها را به دنیا عرضه کرده است. راجع به جهات بهداشتی، راجع به اصول معاملات از بیع، رهن، جعاله، وکاله، و سایر ابواب معاملاتش و جلوگیریش از بعضی معاملات مثل قمار، ربا، رشوه و امثال ذلک باید گفت که تمام این‌ها مطابق اصول وجدان و عقل است. این‌ها یک وجه از وجوه علم قرآن است.

دیگر خسته شدم. یک وجه خیلی کوچک از وجوه علوم قرآن را گفتم و وجوه دیگر برای فردا باشد. بشر عاجز است و دهنش مىچاید از این‌که به وجوه علوم قرآن احاطه پیدا کند تا چه برسد به این‌که مثل قرآن بیاورد.

فرمان همایون ظفر قرآن است

مجموعه دانش و هنر قرآن است

امیرالمؤمنین7 فرمود: اوصیک یا حسن و یا حسین! بابا پسرم حسنم حسینم! خویشانم و همه شیعیانم تا دامنه محشر! که این کلام که به ایشان مىرسد. بنابراین، همه شما الآن مورد وصایت علی هستید. امیرالمؤمنین7 با آن چشم زهر خوردهاش، با آن چشم ضعیفش، هرچه شیعه آمده همه را زیر نظر گرفته، چنین وصیّت مىکند: وصیّت مىکنم همه شما را به پرهیز از خدا و ملاحظه از حق تعالی، و شما را دعوت مىکنم به نماز، نماز را تعطیل نکنید زیرا رکن دین است پایه مذهب و آیین شماست. باز شما را سفارش مىکنم درباره قرآن: «اللهَ اللهَ فِي الْقُرْآنِ فَلَا يَسْبِقَنَّكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُم» غیر شما در عمل کردن به قرآن بر شما مردم سبقت نگیرند. نگذارید یک عدّهای به قرآن عمل کنند، اخلاق حسنه قرآن را بگیرند و پیشدستی کنند و به واسطه عمل به قرآن بر شما حکومت کنند. شما به قرآن عمل کنید و قرآن را ترک نکنید. روز قیامت سه کس به خدا شکایت مىکنند و شکایت آن سه‌کس پذیرفته می‌گردد: یکی آن قرآنی که در خانهای باشد و مهجور و متروک بماند. نه تنها خوانده نشود بلکه به آن عمل نشود. این متروکیّت بالاتر است از مهجوریّت در ترک قرائت است. یکی ملاّیی که در میان عوام باشد و از او مسأله نپرسند، و یکی مسجدی که در محلّی باشد و مردم نروند در آن مسجد نماز بخوانند. این‌ها به خدا شکایت مىکنند.

امیرالمؤمنین7 در ادامه فرمود: «اللهَ اللهَ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُم» بابا حسن! بابا حسین! فرزندان روحانی من! شیعیان من! شما را به خدا قسم درباره یتیم‌ها (بچّههائی که بابا ندارند)، مبادا از آن‌ها غفلت کنید. این، یک نکته خیلی عالی است. غِبّ، یعنی مبادا کاری کنید که یتیم‌ها یک روز

خوراک خوب بخورند، یک روز خوراک بد. همه روزه به آن‌ها خوراک خوب بدهید. در یک نسخه دیگر، «لا تَغَيَّرُوا» آمده است.

امیرالمؤمنین7 در ادامه فرمود: «اللهَ اللهَ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُم» بابا حسن! حسین! بچّههای من! بچّههای روحانی‌ام! دختران روحانی‌ام! شما را به خدا قسم مىدهم راجع به همسایگانتان. با همسایگان به رفق و مدارا رفتار کنید، همسایه حقّ زیادی دارد، پیغمبر اسلام اینقدر درباره همسایه توصیه مىکرد که گمان می‌کردیم همسایه ممکن است حقّ ارث ببرد. [13]

این کلام حضرت، یک جهت دارد، بگویم و عرضم را تمام کنم. علامه مجلسی و مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی نقل کردهاند پیغمبر9 به سلمان و ابوذر و یکی دو نفر دستور فرمودند که بلند شوند و در کوچه و بازار مدینه فریاد بزنند: «مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبْعَانَ وَ جَارُهُ جَائِع» [14] این‌ها در کوچه و بازار مدینه فریاد می‌زدند و مىگفتند: پیغمبر9 فرموده است به من که محمّدم ایمان نیاورده است آن کسی که شب سیر بخوابد و همسایهاش گرسنه باشد.

شنیدید ای امّت اسلام؟ ای فرزندان امیرالمؤمنین! سفارش باباتان علی7 را به شما مىرسانم. زمستان است هوا سرد است، فقرا در زحمتاند. آن‌ها که کسب و کار دارند ناراحتاند تا چه رسد به فقرا. مخصوصاً این‌ها که عائلهمندند، اولاد دارند، آبرومندند، مخصوصاً و لاسیّما بچّههای فاطمه زهرا. مبادا در همسایگی شما فقیری گرسنه باشد که اوّل افطار خوراک نداشته باشد و شما خوراکی متنوّع بخورید. پیغمبر9 فرمود: ایمان به من نیاورده است آن کسی که شب سیر بخوابد و همسایهاش گرسنه باشد. همسایه را هم معیّن کرده است، از هر سو تا چهل خانه همسایه است شرعاً. از آن سو تا چهل خانه، از این سو تا چهل خانه، از چهار جانب، می‌شود صد و شصت خانه. این‌ها شرعاً همسایهاند و هر که سیر بخوابد و همسایههایش گرسنه باشندۀ ایمان به پیغمبر9 نیاورده است. [15] امیرالمؤمنین7 مىفرمود: من چطور سیر بخورم، من چطور با شکم سیر بخوابم و در حجاز و یا یمامه کسی باشد که گرسنه باشد؟ من امیر آن‌هایم، من پادشاه آن‌هایم. چطور من سیر بخوابم و در این سر کشور یا آن سر کشور، یک نفر گرسنه باشد؟ [16]

صلّى الله عليك يا اميرالمؤمنين؛ روحی فداك يا على! هذا عزاك يا على!

امیرالمؤمنین7 مشغول به گفتگو بود. بچّهها هم با گردن کج نشسته بودند، مخصوصاً دختر بچّهها. چشم‌ها را به صورت بابا دوخته بودند. بابا دارد وصیّت مىکند. بابا دارد خبر از مرگ مىدهد. در همین بین امام حسن7 طاقت نیاورد، صدا زد: بابا! شما از کجا خبر داری مىمیری؟ یعنی بابا! خدا

عمر تو را طولانی کند! خدا سایهات را بر سر ما مستدام کند! چرا خبر از مرگ مىدهی؟ فرمود: فرزندم! من مردنی هستم. دو شب قبل در عالم رؤیا خدمت جدّت پیغمبر9 رسیدم. درد دل کردم. شکایت از امّت کردم. پیغمبر فرمود: دعا کن. دعا کردم و مرگم را خواستم، قبول شد. جدّت به من فرمود: یا علی! پس فردا شب مهمان مایی. من امشب نزد جدّت پیغمبر مىروم. باباجان! گوش بده، وصایایم را عمل کن. من مىمیرم. مرا غسل بده، حنوط کن به همان کافوری که یک قسمتش را به بدن پیغمبر زدم، و یک قسمتش را به بدن مادرت فاطمه. مرا کفن کن، بر بدنم نماز بخوان. بدنم را در جنازه بگذارید، دنبال جنازه را بگیرید و جلو جنازه را رها کنید. جبرییل جلو جنازه را دارد. هر جا فرود آمد بگذارید. زمین را حفر کن. قبری ساخته و لحدی پرداخته مى‌بینید که نوح نبىالله آن را برای من درست کرده است. آنوقت یک صورت قبر در خانه جُعدة بن هُبَیرة درست کنید، یک صورت قبر هم در غری درست کنید. [17] فردا هم یک محمل ببندید و یک تابوتی همراهش باشد و آن را به جانب مدینه روانه کنید که خوارج نفهمند بابایتان کجا دفن شده است. آقا فرمود: اگر بدانند بدنم کجا است، مىآیند بدنم را آتش مىزنند. [18] ای وای! بابا! امر را مشتبه کن. علی7 مشغول گفتن است و همه بچّهها گوش مىدهند و به حرف‌های علی7 اشک مىریزند. شما هم گوش بدهید و اشک بریزید. بیست و هشت بچّه نشستهاند. علی7 دارد وصیّت مىکند. یک مرتبه دیدند سخنان علی7 قطع شد. یاالله یاالله! یک وقت دیدند بابا، پاها را رو به قبله دراز کرده است. یک‌وقت دیدند عرق مرگ به پیشانی علی7 نشسته است. یک‌وقت دیدند لب‌های علی7 باز شد و این کلمه را که شنیدند! فریاد وا علیّا از میان خانه علی7 بلند شد. یک‌وقت دیدند لب‌های علی7 باز شد و صدا مىزند: «أشهد أن لا إله الاّ الله» [19] .

[1] . سوره اعراف، آیه 52.

[2] . سوره رعد، آیه 43.

[3] . قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: وَ لَمَّا أَتَى عَلَى رَسُولِ اللهِ9 زَمَانٌ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ9 وَ قَامَ عَلَى الْحِجْرِ وَ قَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللهِ وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ فَأَجِيبُونِي تَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَ تَدِينُ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمُ وَ تَكُونُونَ مُلُوكاً. (بحارالأنوار، ج18، ص185)

[4] . عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ7 عَنْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ، وَ لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ» مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؟ قَالَ: ظَهْرُهُ وَ

بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ مِنْهُ شَيْءٌ وَقَعَ قَالَ اللهُ تَعَالَى: (وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) نَحْنُ نَعْلَمُهُ. (بحارالأنوار، ج89، ص94)

[5] . سوره واقعه، آيه 83.

[6] . سوره طه، آيه 55.

[7] . عَنْ مُفَضَّلٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ7 يَقُولُ: مَا مِنْ طَعَامٍ آكُلُهُ إِلَّا وَ أَنَا أَشْتَهِي أَنْ أُشَارَكَ فِيهِ أَوْ قَالَ: يَشْرَكَنِي فِيهِ إِنْسَانٌ إِلَّا الرُّمَّانَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رُمَّانَةٍ إِلَّا وَ فِيهَا حَبَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ. (الكافي، ج6، ص353)

[8] . عَنْ يَزِيدَبْنِ عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ7 يَقُولُ: مَنْ أَكَلَ رُمَّانَةً أَنَارَتْ قَلْبَهُ وَ مَنْ أَنَارَ اللهُ قَلْبَهُ بَعُدَ الشَّيْطَانُ عَنْهُ. قُلْتُ: أَيَّ الرُّمَّانِ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: سُورَانِيَّكُمْ هَذَا. (الكافي، ج6، ص354)

[9] . سوره اسراء، آيه 44.

[10] . سوره نور، آيه 41.

[11] . رُوِيَ أَنَّ الْحُسَيْنَ7 سُئِلَ فِي حَالِ صِغَرِهِ عَنْ أَصْوَاتِ الْحَيَوَانَاتِ لِأَنَّ مِنْ شَرْطِ الْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ عَالِماً بِجَمِيعِ اللُّغَاتِ حَتَّى أَصْوَاتِ الْحَيَوَانَاتِ؟ فَقَالَ عَلَى مَا رَوَى مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ التَّمِيمِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ7 أَنَّهُ قَالَ: إِذَا صَاحَ النَّسْرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ! عِشْ مَا شِئْتَ فَآخِرُهُ الْمَوْتُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْبَازِي يَقُولُ: يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ وَ يَا كَاشِفَ الْبَلِيَّاتِ! وَ إِذَا صَاحَ الطَّاوُسُ يَقُولُ: مَوْلَايَ! ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ اغْتَرَرْتُ بِزِينَتِي فَاغْفِرْ لِي؛ وَ إِذَا صَاحَ الدُّرَّاجُ يَقُولُ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ وَ إِذَا صَاحَ الدِّيكُ يَقُولُ: مَنْ عَرَفَ اللهَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَهُ؛ وَ إِذَا قَرْقَرَتِ الدَّجَاجَةُ تَقُولُ: يَا إِلَهَ الْحَقِّ! أَنْتَ الْحَقُّ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ، يَا اللهُ يَا حَقُّ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْبَاشَقُ يَقُولُ: آمَنْتُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ؛ وَ إِذَا صَاحَتِ الحداء]الْحِدَأَةُ[قُولُ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ تُرْزَقْ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْعُقَابُ يَقُولُ: مَنْ أَطَاعَ اللهَ لَمْ يَشْقَ؛ وَ إِذَا صَاحَ الشَّاهِينُ يَقُولُ: سُبْحَانَ اللهِ حَقّاً حَقّاً؛ وَ إِذَا صَاحَتِ الْبُومَةُ يَقُولُ الْبُعْدُ مِنَ النَّاسِ أُنْسٌ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْغُرَابُ يَقُولُ يَا رَازِقُ! ابْعَثِ الرِّزْقَ الْحَلَالَ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْكُرْكِيُّ يَقُولُ: اللهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ عَدُوِّي؛ وَ إِذَا صَاحَ اللَّقْلَقُ يَقُولُ: مَنْ تَخَلَّى عَنِ النَّاسِ نَجَا مِنْ أَذَاهُمْ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْبَطَّةُ تَقُولُ: غُفْرَانَكَ يَا اللهُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْهُدْهُدُ يَقُولُ: مَا أَشْقَى مَنْ عَصَى اللهَ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْقُمْرِيُّ يَقُولُ: يَا عَالِمَ السِّرِّ وَ النَّجْوَى يَا اللهُ!؛ وَ إِذَا صَاحَ الدُّبْسِيُّ يَقُولُ: أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا اللهُ!؛ وَ إِذَا صَاحَ الْعَقْعَقُ يَقُولُ: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْبَبَّغَاءُ يَقُولُ: مَنْ ذَكَرَ رَبَّهُ غَفَرَ ذَنْبَهُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْعُصْفُورُ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللهَ مِمَّا يُسْخِطُ

اللهَ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْبُلْبُلُ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حَقّاً حَقّاً؛ وَ إِذَا صَاحَ الْقَبْجَةُ تَقُولُ: قَرُبَ الْحَقُّ قَرُبَ؛ وَ إِذَا صَاحَتِ السُّمَانَاةُ يَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ! مَا أَغْفَلَكَ عَنِ الْمَوْتِ؛ وَ إِذَا صَاحَ السَّوْذَنِيقُ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ خِيَرَةُ اللهِ؛ وَ إِذَا صَاحَتِ الْفَاخِتَةُ تَقُولُ: يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ!؛ وَ إِذَا صَاحَ الشِّقِرَّاقُ يَقُولُ: مَوْلَايَ! أَعْتِقْنِي مِنَ النَّارِ؛ وَ إِذَا صَاحَتِ الْقُنْبُرَةُ تَقُولُ: مَوْلَايَ! تُبْ عَلَى كُلِّ مُذْنِبٍ مِنَ الْمُذْنِبِينَ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْوَرَشَانُ يَقُولُ: إِنْ لَمْ تَغْفِرْ ذَنْبِي شَقِيتُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الشِّفْنِينُ يَقُولُ: لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ وَ إِذَا صَاحَتِ النَّعَامَةُ تَقُولُ: لَا مَعْبُودَ سِوَى اللهِ؛ وَ إِذَا صَاحَتِ الْخُطَّافَةُ فَإِنَّهَا تَقْرَأُ سُورَةَ الْحَمْدِ وَ تَقُولُ: يَا قَابِلَ تَوْبَةِ التَّوَّابِينَ! يَا اللهُ! لَكَ الْحَمْدُ؛ وَ إِذَا صَاحَتِ الزَّرَافَةُ تَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْحَمَلُ يَقُولُ: كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً؛ وَ إِذَا صَاحَ الْجَدْيُ يَقُولُ: عَاجَلَنِيَ الْمَوْتُ ثَقُلَ ذَنْبِي وَ ازْدَادَ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْأَسَدُ يَقُولُ: أَمْرُ اللهِ مُهِمٌّ مُهِمٌّ؛ وَ إِذَا صَاحَ الثَّوْرُ يَقُولُ: مَهْلًا مَهْلًا يَا ابْنَ آدَمَ! أَنْتَ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ يَرَى وَ لَا يُرَى وَ هُوَ اللهُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْفِيلُ يَقُولُ: لَا يُغْنِي عَنِ الْمَوْتِ قُوَّةٌ وَ لَا حِيلَةٌ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْفَهْدُ يَقُولُ: يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا اللهُ!؛ وَ إِذَا صَاحَ الْجَمَلُ يَقُولُ: سُبْحَانَ مُذِلِّ الْجَبَّارِينَ، سُبْحَانَهُ؛ وَ إِذَا صَهَلَ الْفَرَسُ يَقُولُ: سُبْحَانَ رَبِّنَا سُبْحَانَهُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الذِّئْبُ يَقُولُ: مَا حَفِظَ اللهُ لَنْ يَضِيعَ أَبَداً؛ وَ إِذَا صَاحَ ابْنُ آوَى يَقُولُ: الْوَيْلُ الْوَيْلُ لِلْمُذْنِبِ الْمُصِرِّ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْكَلْبُ يَقُولُ: كَفَى بِالْمَعَاصِي ذُلّاً؛ وَ إِذَا صَاحَ الْأَرْنَبُ يَقُولُ: لَا تُهْلِكْنِي يَا اللهُ! لَكَ الْحَمْدُ؛ وَ إِذَا صَاحَ الثَّعْلَبُ يَقُولُ: الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْغَزَالُ يَقُولُ: نَجِّنِي مِنَ الْأَذَى؛ وَ إِذَا صَاحَ الْكَرْكَدَّنُ يَقُولُ: أَغِثْنِي وَ إِلَّا هَلَكْتُ يَا مَوْلَايَ؛ وَ إِذَا صَاحَ الْإِبِلُ يَقُولُ: حَسْبِيَ اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، حَسْبِيَ اللهُ؛ وَ إِذَا صَاحَ النَّمِرُ يَقُولُ: سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ، سُبْحَانَهُ؛ وَ إِذَا سَبَّحَتِ الْحَيَّةُ تَقُولُ: مَا أَشْقَى مَنْ عَصَاكَ يَا رَحْمَانُ!؛ وَ إِذَا سَبَّحَتِ الْعَقْرَبُ تَقُولُ: الشَّرُّ شَيْءٌ وَحْشٌ. ثُمَّ قَالَ7: مَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ تَسْبِيحٌ يَحْمَدُ بِهِ رَبَّهُ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». (بحارالأنوار، ج61، ص27 به نقل از خرائج)

عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ7 أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي! إِنِّي أَجِدُ اللهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) فَقَالَ: هُوَ كَمَا قَالَ. فَقَالَ لَهُ: أَ تُسَبِّحُ الشَّجَرَةُ الْيَابِسَةُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، أَ مَا سَمِعْتَ خَشَبَ الْبَيْتِ تَنَقَّضَ وَ ذَلِكَ تَسْبِيحُهُ فَسُبْحَانَ اللهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. (بحارالأنوار، ج57، ص177)

فی تفسیر علیّ بن ابراهیم القمی فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) فَحَرَكَةُ كُلِّ شَيْءٍ تَسْبِيحٌ لِلهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (بحارالأنوار، ج57، ص179)

[12] . سوره مائده، آیه 38.

[13] . عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى7 بِوَصِيَّةِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ7 وَ هِيَ: إِنِّي أُوصِيكَ يَا حَسَنُ وَ جَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَ وُلْدِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي ... فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ9 يَقُولُ: اللهَ اللهَ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّ النَّبِيَّ9 أَوْصَى بِهِمْ، وَ مَا زَالَ رَسُولُ اللهِ9 يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُم. (الكافي، ج7، ص51)

[14] . عَنْ عُبَيْدِاللهِ الْوَصَّافِيِّ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ7 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ9: مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبْعَانَ وَ جَارُهُ جَائِعٌ قَالَ وَ مَا مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ يَبِيتُ وَ فِيهِمْ جَائِعٌ يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (الكافي، ج2، ص668)

[15] . عَنْ عَمْرِوبْنِ عِكْرِمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ9 كُلُّ أَرْبَعِينَ دَاراً جِيرَانٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِه. (الكافي، ج2، ص669)

[16] . نهجالبلاغة صبحى صالح، 418

[17] . حَدَّثَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي وَ حَدَّثَتْنِي أُمِّي عَنْ أُمِّهَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهَا أَنَّ أَمِيرَالْمُؤمِنِينَ7 أَمَرَ ابْنَهُ الْحَسَنَ7 أَنْ يَحْفِرَ لَهُ أَرْبَعَ قُبُورٍ فِي أَرْبَعِ مَوَاضِعَ فِي الْمَسْجِدِ، وَ فِي الرَّحْبَةِ، وَ فِي الْغَرِيِّ، وَ فِي دَارِ جَعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ أَعْدَائِهِ مَوْضِعَ قَبْرِهِ. (بحارالأنوار، ج42، ص214)

[18] . و كان غرضه7 بذلك لئلا يعلم بموضع قبره أحد من بني أمية فإنهم لو علموا بموضع قبره لحفروه و أخرجوه و أحرقوه كما فعلوا بزيد بن علي بن الحسين7 ثم يا بني بعد ذلك إذا أصبح الصباح أخرجوا تابوتا إلى ظهر الكوفة على ناقة و أمر بمن يسيرها بما عليها كأنها تريد المدينة بحيث يخفى على العامة موضع قبري الذي تضعني فيه و كأني بكم و قد خرجت عليكم الفتن من هاهنا و هاهنا فعليكم بالصبر فهو محمود العاقبة. (بحارالأنوار، ج42، ص292)

[19] . ثم أغمي عليه ساعة و أفاق و قال هذا رسول الله9 و عمي حمزة و أخي جعفر و أصحاب رسول الله9 و كلّهم يقولون: عجل قدومك علينا فإنا إليك مشتاقون، ثم أدار عينيه في أهل بيته كلهم و قال: أستودعكم الله جميعاً سددكم الله جميعا حفظكم الله جميعا خليفتي عليكم الله و كفى بالله خليفة ثم قال: و عليكم السلام يا رسل ربي! ثم قال: لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و عرق جبينه و هو يذكر الله كثيرا و ما زال يذكر الله كثيرا و يتشهد الشهادتين، ثم استقبل القبلة و غمض عينيه و مد رجليه و يديه و قال: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن

محمدا عبده و رسوله، ثم قضى نحبه7 و كانت وفاته في ليلة إحدى و عشرين من شهر رمضان و كانت ليلة الجمعة سنة أربعين من الهجرة. (بحارالأنوار، ج42، ص292)